

دکتر ابراهیم برال؛

استاد فرزانه ای که شاگردانش او را ستایش می کردند

پیشینه خانوادگی

من دکتر ابراهیم برال در دی ماه سال ۱۲۹۹ در تهران متولد شدم. منزل پدری من در دروازه شمیران تهران بود که بعداً به خیابان پامنار تهران منتقل شد. من فرزند ارشد خانواده هستم و تنها یک برادر دارم که در حال حاضر در آمریکا است. مادرم طلعت و پدرم عزیزالله برال نام داشت و در چاپخانه های آن زمان که به مطبعه معروف بود کار می کرد. در آن زمان در تهران تنها پنج، شش مطبعه وجود داشت. من کلاس ابتدایی و دوره اول متوسطه را در مدرسه «اتحاد» گذراندم در این سال ها تازه مکتب خانه ها به کنار رفته بودند و مدارس به وجود آمده بود. مدرسه ما در خیابان ژاله سابق بود و من بایستی مسیر چهار تا پنج کیلومتری را از پامنار تا ژاله سابق پیاده طی می کردم تا به مدرسه برسم. یکی از خاطرات شیرینی که از این دوران دارم این است که یک روز صبح طبق معمول با یکی از همکلاسی هایم - دکتر اسمعیل شیرازی که سالیان دراز با یکدیگر دوست بودیم - به طرف مدرسه حرکت کردیم و ساعت هفت صبح به پشت درب بسته مدرسه رسیدیم در زدیم، مستخدمین مدرسه در را با عصبانیت باز کردند و با داد

و فریاد گفتند که مگر سردیگ کله و پاچه آمده اید که به این زودی به مدرسه می آید. منظورم این است ما در آن سال ها علی رغم مشکلات ایاب و ذهابی که داشتیم برای درس و مدرسه اهمیت زیادی قائل بودیم به طوری که در ایام جنگ هر کس که مغازه ای داشت می توانست میلیونر شود و این امکان برای من فراهم بود که یک مغازه تهیه کنم و کاسب شوم ولی پدرم تاکید داشت که من درس را ادامه دهم و پزشکی بخوانم. بهر حال پس از اتمام دوره اول متوسطه در مدرسه اتحاد، دوره دوم متوسطه ام را در «دبیرستان ایران شهر» که قبلاً «ثروت» نام داشت شروع کردم.

دوران دانشجویی

پس از اخذ دیپلم متوسطه ام در سال ۱۳۱۷، برای تحصیل در رشته طب باید در کنکور دانشگاه پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته می شدم. باید بگویم که در آن سال ها تنها یک دانشکده پزشکی در تمام ایران وجود داشت و آن هم دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود که ۱۰۰ نفر دانشجویی می پذیرفت و البته هیچ وقت این ظرفیت تکمیل نمی شد. در روز

برگزاری آزمون کنکور به ما اعلام کردند که همه شما جزء پذیرفته شدگان هستید پس از تشکیل کلاس ها تعداد کل دانشجویان ۷۰ نفر بیشتر نبود و ۳۰ نفر کسری داشتیم که برای جبران این تعداد تا پایان سال دانشجویی می پذیرفتند. حقیقت این است که در آن زمان ۲۰۰ نفر دیپلمه در سطح ایران پیدا نمی شد. برخلاف امروز که یک میلیون دیپلمه داوطلب ورود به دانشگاه هستند. سال ۱۳۲۳ بعد از اینکه ما طبعان را تمام کردیم روزهای بسیار خوب و به یادماندنی بود من با تمامی دوستان دوره ابتدایی و متوسطه ام در دوران بعد از دانشجویی ارتباط داشتم. مرحوم «دکتر اسمعیل شیرازی» و «دکتر گل یاد» که از دوستان دوره ابتدایی و متوسطه ام بوده اند در روزهای جمعه باهم به «پس قلعه» یا «دربند» می رفتیم و اولین کسی که در بین ما ازدواج کرد من بودم که پس از ازدواج ماحصل زندگی مشترکمان پنج فرزند پسر بود. خاطره بسیار خوبی که از دوران دانشجویی و پس از آن دارم این است که در دوران دانشجویی از جمله اساتید من دکتر نظامی بود که درس های داروهای پزشکی را به ما تدریس می کرد البته من زیاد



با ایشان کار نکردم فقط در زمانی که پایان نامه ام را می نوشتم از اعضای ژوری ما بودند که در کار پایان نامه من بسیار سخت گیری کردند. دکتر سهراب استاد میکروب شناسی ، دکتر میردامادی استاد سرولوژی ، دکتر آذیر، دکتر پویا استاد هماتولوژی، دکتر کاسمی، دکتر اقبال، دکتر عزیزی و دکتر قریب از جمله اساتید من بودند که هرگز آن ها را فراموش نمی کنم. دکتر لقمان الملک استاد ارولوژی من بود، همچنین دکتر فروزانفر که در آن زمان استادیار و رییس درمانگاه اطفال بود.

یک خاطره جالبی که در این مورد دارم این است که وقتی که درسم تمام شد در خیابان امیریه مطب باز کردم علی رغم اینکه درس طب را خوانده بودم و در بیمارستان های دولتی هم کار کرده بودم به دلیل این که بیمارانم را نمی شناختم، اصلا نمی توانستم طبابت کنم. در واقع روانشناسی طبی را به ما یاد نداده بودند. یک روز دوستی آمد و گفت که فلانی در سه راه طرشت مراجعان زیادی دارد من هم بلند شدم و رفتم به مطبش پس از عرض سلام و معرفی خودم به ایشان گفتم که آمده ام اینجا فن مریض داری را از شما یاد بگیرم و یک هفته می خواهم به مطب شما بیایم. ایشان هم قبول کردند نشستیم اولین بیمار وارد شد دکتر در ابتدا احوال تمامی اعضای خانواده مریض را جویا شد به گونه ای با اوصحبت می کرد که انگار عضوی از خانواده او است. بعد از احوال پرسى به معاینه و تجویز نسخه پرداخت، بیمار بعدی وارد شد و دکتر با او هم به همین

می کردند لیکن از بیمارستان های دولتی، بیماران را نزد من می فرستادند. خوب به خاطر دارم که از بیمارستان زنان دکتر صالح رییس بیمارستان زنان و رییس دانشکده پزشکی که بعدا رییس دانشگاه تهران شدند مرتبا بیماران را به آزمایشگاه من می فرستادند و اصرار عجیبی داشتند که هزینه آزمایش را از آن ها دریافت کنم ولی من پولی از آنها نمی گرفتم. در آن سال ها برای انجام آزمایشات هورمونی به موش های آزمایشگاهی نیاز داشتیم؛ لذا من در سال هایی که در بیمارستان سینا مشغول به کار بودم یک طویله ای را برای پرورش موش و خرگوش و colay به منظور انجام آزمایش روی آن ها ساختم. یکی از خاطرات جالبی که برای من در وزارت بهداشتی رخ داد این بود که یک روز که در این وزارتخانه جلسه مهمی داشتم، موش های آزمایشی را در درون جعبه مقوایی در کیفم گذاشته بودم، در وسط جلسه ناگهان دیدم که اعضای وزارت بهداشتی بلند شده اند و دنبال موش ها می کنند وقتی که کیفم را باز کردم متوجه شدم که موشها جعبه را جوییده اند و از کیفم بیرون آمده اند. جریان دیگری که برای من اتفاق افتاد این بود: یک روز که از آزمایشگاه به منزل می آمدم در تاکسی نشسته بودم که متوجه شدم که موش های سفید از کیفم بیرون آمده اند و از لباس مسافران بالا می روند خوشبختانه در تاکسی خانم نبود و مسافران که متوجه قضیه شدند برایشان بسیار جالب بود.

در آن زمان تمام تلاشمان را می کردیم که بر اساس مسائل علمی

صورت رفتار کرد تا هفت بیمار را من نشسته بودم، بعد از چند لحظه از جایم بلند شدم و گفتم دکتر اگر اجازه بدهید من مرخص می شوم. دکتر گفت کجا تو آمده بودی که یک هفته در اینجا بمانی؟ گفتم که من با یک هفته فن مریض داری را یاد نمی گیرم شش سال درس خوانده ام شش سال دیگر باید درس بخوانم تا فن مریض داری را یاد بگیرم.

سفر به فرانسه

سال ۱۳۲۸ بود که من به عنوان «assistant» یا «ریزیدنت» امروز وارد دانشگاه تهران شدم و در سال ۱۳۳۵ از طرف این دانشگاه به مدت یک سال برای انجام ماموریت به فرانسه اعزام شدم. در آن سال ها آزمایشات هورمونی در ایران انجام نمی شد و من نحوه انجام این آزمایشات را در آنجا مطالعه کردم و برای اولین بار چگونگی انجام این آزمایشات را به ایران آوردم. باید بگویم که انجام آزمایشات هورمونی در آن زمان بسیار دشوار بود به دلیل اینکه با مواد رادیواکتیو، آنزیم ها و امثال آن سروکار داشتیم بلکه با مواد شیمیایی کار می کردیم. در آن سال ها انجام این آزمایشات را بیشتر متخصصان زنان استفاده



به روز دنیا پیش برویم. واقعا طب ما در آن زمان نه وسایل خارجی ها را داشته و نه اینکه تجربه چندانی داشت؛ لذا نمی توانستیم چیز جدیدی را اختراع کنیم که به دنیا نشان بدهیم ولی امروزی توانم بگویم که آزمایشگاههای ایران واقعا دست کمی از آزمایشگاههای خارج ندارد. من در سال ۱۳۳۵ که به فرانسه اعزام شدم در یک مجله فرانسوی نحوه انجام آزمایش کلرخون را خوانده بودم. در فرانسه وقتی به بیمارستان کودکان پاریس رفتم به من گفتند که ما یک روشی را برای آزمایش کلرخون در پاریس انجام می دهیم که در خود پاریس هم هیچ کس نمی تواند انجام دهد. بیا و آن روش را یاد بگیر، گفتم که نمی خواهد خودم یک کلرخونی اندازه می گیرم خیلی راحت و خوب و از حفظ این روش را برایشان توضیح دادم و بعد هم گفتم که این روش را هم اکنون همکارانم در تهران انجام می دهند باورشان نمی شد و نزدیک بود از تعجب چشم هایشان از حدقه بیرون بزند.

تالیفات

از جمله کتاب هایی که نوشته ام در سال ۱۳۴۴ کتاب «درس های آزمایشگاهی» است که با چند تن از دوستانم در مدت سه سال در دوره دانشجویی تالیف کردیم که ابتدا در هزار صفحه تمامی اصول آزمایشگاهی بود ولی تنها با چاپ ۳۰۰ صفحه آن موافقت شد. جلد دوم و سوم را نیز بعدها من و دوستانم به چاپ رساندیم. کتاب دیگرم به نام «مسائل گوناگون آزمایشگاهی» است علاوه بر اینها تالیفات دیگری دارم همچنین حدود ۲۷ تز دانشجویان را راهنمایی کرده ام و نیز عضو ژوری ۲۸ تز بوده ام و مقالات زیادی در مجلات ایرانی و خارجی نوشته ام و تعیین مقدار مصرف لیتیم که دارویی ضد افسردگی است را برای اولین بار در ایران در سال ۱۳۴۵ انجام داده ام و حدود چهل سال است که در انجام این کار تجربه دارم.

دوران بازنشستگی

سال ۱۳۵۴ بود که به درجه استادی رسیدم و در آخرین روز سال ۱۳۶۹ با ۴۱ سال و چهار ماه سابقه کار از دانشگاه بازنشسته شدم. می دانید که برای بازنشستگی هر کس که ۳۰ سال سابقه خدمت و یا ۶۰ سال سن داشته باشد می تواند بازنشسته شود در صورتی هم که افراد بالای ۶۵ سال داشته باشند دانشگاه مجبوره بازنشسته کردن آنها است. من علی رغم اینکه حدود ۷۰ سال داشتم دانشگاه با تقاضای بازنشستگی من موافقت نمی کرد تا اینکه در ملاقاتی که با رییس دانشگاه داشتم و او از دوستان

من بود، در پاسخ به این سوالم که چرا شما با درخواست بازنشستگی من موافقت نمی کنید گفت: ما به شما نیاز داریم و اگر شما بروید چه کسی را جانشین شما کنیم. خوب به خاطر دارم که به او گفتم اگر من مردم چه کسی را می خواهید جانشین کنید؟ هر کس را که می خواهید جانشین کنید، همین الان منصوب کنید. بهرحال ایشان به من قول دادند که به کار من رسیدگی کنند ولی حدود دو سال طول کشید تا حکم بازنشستگی من صادر شد و روزی که نامه رسان دانشگاه حکم را آورد دیدم که سرش را پایین انداخته، پرسیدم چرا سرت را پایین انداخته ای گفت که خجالت می کشم، گفتم که چرا؟ من مدت طولانی است که به دنبال این حکم هستم، با تعجب به من نگاه کرد و گفت شما اولین کسی هستید که می بینم با دیدن حکم بازنشستگی اینقدر خوشحال شدید.

باید بگویم که واقعا کار با دانشجویان خیلی شیرین است. خاطراتی که من از دوران تدریس دارم این است که دانشجویان دیروز من، امروز از همکاران و دوستان صمیمیم هستند. همکارانی که همه بازنشسته شده اند بعضی ها در ارتش بوده اند و الان تیمسار بازنشسته شده اند. دوتا از دانشجویانم به ترتیب مدیرکل و معاون آزمایشگاه های وزارت بهداشتی بوده اند و دیگری دکتر سیدحسین فاطمی رییس انجمن متخصصین بالینی کل کشور است. همچنین دکتر هادی ولایی مدیرکل آزمایشگاه و معاونشان آقای دکتر خشنودی از جمله دانشجویان من بوده اند.